

تحلیلی از داستان شیخ صنعان (منطق الطیر عطار)

گوید»،^۲ می‌باشد؛ مابقی ابیات (حدود ۴۰۸۱ بیت)، حدود ۲۴۱ بیت در آخر کتاب تحت عنوان «فی وصف حاله» قرار دارد. مانده ابیات (حدود ۳۸۴۰ بیت) دربرگیرنده داستان مرغانست.

عطار داستان مرغان را در سه قسمت و در سه پایه جدا از هم قرار داده است:

قسمت نخست، که با بیت زیر شروع می‌شود:
مرحبا ای هدهد هادی شده

در حقیقت پیک هر وادی شده

۶۱۷

این مرحله در داستان شیخ صنعان خاتمه می‌پذیرد. قسمت دوم داستان شیخ صنعانست که با بیت زیر آغاز می‌شود:

شیخ صنعان پیر عهد خویش بود

در کمال از هر چ گویی بیش بود

۱۱۸۵

بعد از ۴۰۸ بیت، با بیت زیر پایان می‌یابد:
جنگ دل با نفس هر دم سخت شد

نوحه ای در ده که مانم سخت شد

۱۵۹۳

بخش سوم که با بیت زیر، بلافاصله بعد از بیت فوق الذکر شروع می‌شود:

چون شوندند این سخن مرغان همه

آن زمان گفتند ترک جان همه

۱۵۹۴

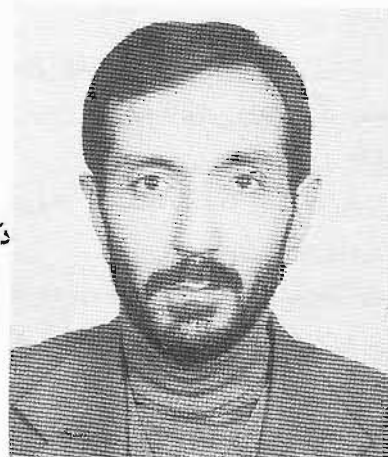
با بیت زیر به پایان می‌رسد:
لاجرم اینجا سخن کوتاه شد

رهرو و رهبر نماند و راه شد

۴۲۶۱

۲- ترسیم کلی از داستان مرغان ۲:

در بخش نخست عطار با استادی خاصی اذهان را برای پذیرش اصلی که در نظر دارد آماده می‌کند. او از هدهد شکل



دکتر جلیل مسگرزاد

۱- مقدمه:

من زبان نطق مرغان سربر

با تو گفتم، فهم کن ای بی‌خبر

۴۵۲۷

در میان عاشقان مرغان درند

کز قفس پیش از اجلشان می‌پرند

۴۵۲۸

جمله را شرح و بیانی دیگر است

زانکه مرغان را زبانی دیگر است

۴۵۲۹

در بین آثار منظوم عرفانی زبان فارسی، منظومه «منطق الطیر» عطار از جایگاه والایی برخوردار است؛ هرگاه این مثنوی را اثر منحصر بفرد و بی‌نظیر تلقی نکنیم، بدون شک، در عداد معدود آثار بی‌مانندی است که در فرهنگ اسلام بالیده و در بستر پربار و توانای زبان فارسی شکل گرفته است.

منطق الطیر عطار در مجموع دارای ۴۶۹۶ بیت در بحر رمل مسدس محذوف (یا مقصور) می‌باشد. از این ابیات تعداد ۶۱۵ بیت به عنوان مقدمه، با عناوین مرسوم، از توحید، نعت نبی اکرم و صحابه و در نهایت عنوانی «در تعصّب

زین سخن یکسر به ره باز آمدند

جمله همدرد و هم آواز آمدند

۱۱۶۰

باز در ابیات بعد تردید مرغانِ سفری را با این ابیات بیان

می‌کند:

زو برسیدند کسای استادکار

چون دهم آخر درین ره دادکار

۱۱۶۱

زانکه نبود در جنین عالی مقام

از ضعیفان این روش هرگز تمام

۱۱۶۲

ولی این تردید در رفتن نیست، بلکه در چگونه رفتن

است!

در قسمت سوم، عطار، علاوه بر اینکه سیزده اسم

مشخص از مرغانِ راهی را دوباره ترسیم می‌کند؛ علاوه بر

آن، در بیست و دو مورد (خاص)، با آوردن ابیاتی که:

«دیگری گفت...» آغاز می‌شود، به تبیین مراحل راه

(برعکس مرحله نخست) برای مرغانی که به راه افتاده اند،

می‌پردازد. درین مرحله هفت وادی ترسیم شده، که این

بودی معرفت داستان دیگری دارد، که لاجرم مجال دیگری

می‌طلبد.

داستان شیخ صنعان، درست مثل مغزی است که در بین

دو قسمت (پوسته) دیگر جا دارد. قبل از شروع به بررسی

این قسمت از داستان مرغان، لازم است در مورد ترسیم کلی

داستان مرغان اشاره کنیم که، علت اصلی و انگیزه قلبی عطار

در بیان و خلق این اثر می‌تواند نوعی ترسیم اوضاع آشفته

اجتماعی زمان عطار در اندیشه‌ها و باورهای عقیدتی و

مذهبی و تعدد و تشعب فرق و مذاهب و تعصب و

کوتاه نگری سردمداران اندیشه‌های زمان عطار قلمداد

شود. این مسأله اساسی است که زمینه را مساعد حمله مغول

می‌کند و مسائل دیگر از اوضاع و احوال زمان، که تا حدی در

مذنظر محققین زمان ما قرار گرفته است.^۶

شیوه لطیفی که بزرگان عرفا در قالب اندیشه‌های

عرفانی برای زدودن آثار جهل و تعصب در پیش گرفته اند،

عطار نیز با زیباترین صورت ازین شیوه‌ها پا به میدان نهاده

است. این شیوه که با طرح داستان‌هایی با بیانی بلیغ و

استدلالی لطیف، که خود نشأت گرفته از شیوه قرآنی است،

اثرش در هدایت کاری‌تر از سخت گیریهایی «محنه‌ای» و

تفتیش عقاید، در پیشبرد عقاید دینی است؛ زیرا خداوند نیز



نمادینی می‌سازد، تا کسی در پذیرفتنش به عنوان رهبر و

هادی مرغان تردید ننماید. عطار بر زبان هدهد سخنانی

می‌طرازد، که این والایی را آرام آرام و من جمیع الجهات

دارا شود. سپس، پس از بیان اصل نیاز، یا نیاز بنیادین،

طالبین دیدار سیمرغ را، که هریک نماینده تیب و گروه

اندیشه‌ای و باوری (ملل و نحل) خاصی است، یکی یکی به

تصویر می‌آورد. از زبان مرغان درجات معرفت آنان را

بازگفته و با زبان هدهد ضعف اندیشه هریک را با بیانی زیبا

و در قالب حکایات کوتاه و یا بطور مستقیم، بیان می‌کند.

درین قسمت از داستان، عطار ده مرغ نمونه را (غیر از

هدهد و سیمرغ) به تصویر می‌کشد؛ ولی هنوز در پایان

قسمت اول، هیچکدام از مرغان ده گانه آماده همراهی هدهد

برای درک حضور سیمرغ نمی‌باشند.

عطار در قسمت دوم (داستان شیخ صنعان) با تمثیلی

روح مرغان را مشتاق دیدار سیمرغ می‌کند؛ هرچند در

قسمتی از مسیر سخن این ابیات را می‌آورد:

چون همه مرغان شوندند این سخن

نیک پی بردند اسرار کهن

۱۱۵۸

جمله با سیمرغ نسبت یافتند

لاجرم در سیر رغبت یافتند

۱۱۵۹

می فرماید: «لَا يَكْفَى اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وَسْعَهَا»^۷

آخر از ناگاه پیر اوستاد

با مریدان گفت کارم اوفتاد^{۱۱}

۱۲۰۳

درباره «واقعہ» نخست لازم است به علل معنوی آن اشاره نمود. عطار مطلب را اینگونه می پرورد:
گرچه خود را قدوة اصحاب دید

چند شب بر هم چنان در خواب دید

۱۱۹۵

کز حرم در رومش افتادی مقام

سجده می کردی بتی را بر دوام

۱۱۹۶

عطار جریان را با لفظ «عقبه» معنی عمیق دیگری

می بخشد:

گر کند آن عقبه قطع این جایگاه

راه روشن گرددش تا پیشگاه

۱۲۰۱

گر بماند در پس آن عقبه باز

در عقوبت ره شود بروی دراز

۱۲۰۲

ج - عقبه چیست؟

عقبه را از جهات گوناگون می توان تشریح کرد؛ ولی در بادی امر، آیه و سوره کریمه را بیاد می آورد:

فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ. وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ...

زمخشری دو کلمه «اقتحام» و «عقبه» را اینگونه

توضیح و تفسیر می کند:

الاقْتِحَامُ: الدَّخُولُ وَالْمَجَاوِزَةُ بِشِدَّةٍ وَمَشَقَّةٍ. وَالْمَقْتَحَمَةُ:

الشَّدَّةُ. وَجَعَلَ الصَّالِحَةُ: عَقِبَةً وَعَمَلُهَا: اقْتِحَامًا لَهَا. لِمَا فِي ذَلِكَ

مَعَانَاةٍ وَالْمَشَقَّةُ وَمَجَاهِدَةُ النَّفْسِ. وَعَنِ الْحَسَنِ: عَقِبَةُ وَاللَّهُ شَدِيدَةٌ.

مَجَاهِدَةُ الْإِنْسَانِ نَفْسَهُ وَهَوَاهُ وَعَدْوَةُ الشَّيْطَانِ...

آیه بعد که با لحن اعتراض آمده است، و معنای: أَنْتَ كَمْ

تُدْرِكُنَّ صُعُوبَتَهَا عَلَى النَّفْسِ وَكُنَّ تَوَائِبَهَا عِنْدَ اللَّهِ...^{۱۲}

تفسیر نمونه نیز اینگونه بیان می کند:

این انسان ناسپاس از آن گردنه بزرگ بالا نرفت (فَلَا

اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ). در آیات بعد تمثیل را توضیح می دهد: که آن

اعمال صالحه ای مانند آزاد کردن برده، یا اطعام در روزگار

قحطی و گرسنگی، یتیمی از خویشان، یا مستندی به خاک

افتاده را... بعضی عقبه را جهاد با نفس تفسیر کرده اند (ج

۲۷، ص ۲۶، ۲۷، ۲۸).

در تفسیر مجمع البیان (ج ۱، ص ۴۹۵)، حدیثی از پیامبر

سیر هر کس تا کمال وی بود

قرب هر کس حسب حال وی بود

۳۴۸۳

گر ببرد پشه چندانی که هست

کی کمال صرصرش آید بدست^۸

۳۴۸۴

داستان مرغان عطار اثرات مرموز و معنوی در آثار عرفانی بعد از خود بجا نهاده است که بحث درین باره خود باز فرصت دیگری می طلبد.^۹

۳- داستان شیخ صنعان

الف - حال و مقام شیخ:

عطار برای بیان مطلب و ترسیم «واقعہ»، جریان واقعہ را در وجود شخصیتی به تصویر می کشد که:

خلق را فی الجملة در شادی و غم

مقتدایی بود در عالم عالم

۱۱۹۴

این مقامی است که مولانا نیز آن «نی» مرموز را همنشین و غمخوار خوشحالان و بدحالان می نامد. عطار نیز شیخ را درین مقام (شیخ کامل) قرار می دهد.^{۱۰}

او تمام مراحل علم و تقوی و تزکیه را پیموده است و در کمالات و کرامات انگشت نداشت:

هم عمل هم علم با هم یار داشت

هم عیان کشف هم اسرار داشت

۱۱۸۸

موی می بشکافت مرد معنوی

در کرامات و مقامات قوی

۱۱۹۲

ولی همچو شیخی سترگ به مصداق بیان کریمه «أَحْسَبُ النَّاسَ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» در مسیر امتحان حق قرار می گیرد. مقام هرچه بالاتر، امتحان جانکاه تر و مشکل تر.

ب - واقعہ، عقبه، کار افتادن:

عطار با آوردن ترکیب بدیع «کار افتادن» معادل

«واقعہ» آغاز خطر را اعلام می کند:

۴- اصول اندیشه در داستان

الف- اصل غیرت الهی:

آغاز واقعه با خواب دیدن برای او عارض می‌شود: خواب شیخ رؤیای صالحه ای است که او را به سویی که باید راهنمون است.

قبل از اینکه به مسأله «رؤیا» و مراحل و ابعاد و جلوه های آن در قرآن و فرهنگ اسلام و دیدگاههای عرفانی آن پردازیم، ضرورت دارد به یک لطیفه دیگر اشاره شود، و آن لطیفه در بیان مصطلح «غیرت» نامیده اند. عطار قبل از داستان چشم دلش متوجه این لطیفه بسیار مهم است، او مسأله را در تأویل سخن صعوه که در جواب هدهد گفته است:

یوسفی گم کرده ام در چاهسار

باز یابم آخرش در روزگار

۱۰۳۶

گر یابم یوسف خود را ز چاه

بر یرم با او من از ماهی به ماه

۱۰۳۷

هدهد در پاسخ می‌گوید:

گر تو یعقوبی به معنی فی المثل

یوسف ندهند کمتر کن حیل

۱۰۴۱

می‌فرورد آتش غیرت مدام

عشق یوسف هست بر عالم حرام

۱۰۴۲

درین تمهید عطار با آوردن صورتی از داستان (قرآنی)

یوسف و عشق یعقوب، و طرح آن، می‌خواهد به دو لطیفه حساس در ذهن همراه خود جایی باز کند: یکی اصل غیرت است که در ذیل آن مسایلی حساس و باریک در عالم عرفان مطرح است، از جمله، برای مثال: ماه در طشت دیدن، و یا، «المجاز قنطرة الحقیقة» و... که معشوق ازلی با این امتحان (عشق ظاهر) عاشق خود را آرام آرام از صورت به معنی راهنمون می‌شود؛ به تمثیل زیر عنایت شود:

چون جدا افتاد یوسف از پدر

گشت یعقوب از فراقش بی‌بصر

۱۰۴۳

اکرم برای تفسیر آیه موردنظر می‌آورد: «پیش روی شما گردنه صعب العبوری است که سنگین باران از آن نمی‌گذرند؛ و من می‌خواهم بار شما را برای عبور ازین گردنه سبک کنم.»

حدیث ذکر شده نمی‌تواند در تفسیر آیه موردنظر دخیل باشد، مگر اینکه، طاعات سخت و سنگین این جهان و گذشتن از آنها فرعی است برای گذشتن ازین گردنه سخت. که باز مطلب می‌تواند گویای معنایی باشد که در کلامی از امیرالمؤمنان علی (ع) نقل شده است: «بهشت در میان نامالیقات پیچیده شده و دوزخ در لابلای شهوات»^{۱۳}.

د- علت کار افتادن (واقعه):

عطار علت واقعه (کار افتادن) را در اواخر داستان

اینگونه آورده است:

در میان شیخ و حق از دیرگاه

بود گردتی و غباری بس سیاه

۱۵۰۸

آن غبار از راه او برداشتم

در میان ظلمتش نگذاشتم

۱۵۰۹

هرچند عطار شیخ صنعان را پیری کارآمد و سالکی پخته (من جمیع الجهات) معرفی می‌کند؛ ولی هنوز این پختگی و کمال (ظاهری) او برای وصال دوست نا کافی است؛ لذا لازم است که درین مسیر امتحان سخت دیگری را متحمل شود، تا آن ناخالصی و کدورت باطن او به صفای محض مبدل شود^{۱۴}، تا لایق دیدار دوست گردد. درین عقبه است که ایمان ظاهری شیخ می‌سوزد و از میان آتش و دود آن گل‌های یقین قلبی بر می‌دمد. این معرفت که با عشق حاصل آمده، بالاتر از ایمان و کفر است^{۱۵}:

ذرة عشق از کمین درجست چُست

برد ما را بر سر لوح نخست

۱۳۹۸

عشق ازین بسیار کرده ست و کند

خرقه با زتار کردست و کند

۱۳۹۹

این اتفاق (واقعه) چون تقدیر الهی است، شیخ را جز

تسلیم و صبر، چاره نیست:

بند دادندش بسی سودی نبود

بودنی چون بود، بهبودی نبود

۱۲۳۶

موج می زد بحر خون از دیدگانش

نام یوسف مانده در زبانش

۱۰۴۴

جبرئیل آمد، که هرگز، گر دگر

بزرگان تو کند یوسف گذر

۱۰۴۵

محو گردانیم نامت بعد ازین

از میان انبیاء و مرسلین

۱۰۴۶

عطار قبل ازین نیز صورت دیگر آن اصل (غیرت) را در داستان سلیمان و نگین انگشتی او بازگو می کند. سلیمان با آنهمه علم و تقرب و آگاهی و مواهب علیّه، نگینی او را سدّ راه تقرب و وصال می شود، و در وصال محبوب (بفرض) او را پانصد سال به عقب می اندازد:

گرچه زان گوهر سلیمان شاه شد

آن گهر بودش که بند راه شد

۹۰۹

زان به پانصد سال بعد از انبیاء

با بهشت عدن گردد آشنا

۹۱۰

در توجیه این اصل عطار گوید:

عقل را زین کار سودا می کند

عشقبازی بین که با ما می کند

۱۰۵۵

«غیرت» نیز هدف و مسیری جز کامل کردن عاشق و هدایت او ندارد، لذا غیرت نوعی جذبۀ الهی است، که گفته اند: «جَذْبَةٌ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ تُؤَازِي عَمَلَ الثَّقَلَيْنِ»؛ این موهبت و توفیق سر راه هر خامی قرار نمی گیرد. اصولاً دوست از دوست می رنجد، اگر دوستی نباشد غیرتی نیز وجود ندارد.

ب- رؤیا و صورت های آن^{۱۷}:

یکی از طرق پیوند عالم خاک به افلاک و آگاهی از ماورای زمان و مکان، صورتی است که با خواب و رؤیای صالحه تا به الهام و وحی حاصل می شود. این مسأله یکی از پایه های اندیشه و باورهای ماورای ماده و «ورای طور عقل» و الهی است؛ لذا ضرورت دارد به این اصل نظر دقیقی بکنیم. و آن را از ریشه های عقاید و باورها بررسی نماییم؛ تا بتوانیم به عمق معنای تعبیراتی مانند «عشق آمدنی بود نه آموختنی» راه یابیم.

ج- ریشه این باور (خواب، رؤیا):

در قرآن کریم به اصل خواب دیدن و آگاهی ازین روزنه عنایت خاصی شده است، و در موارد متعدّد خواب را به عنوان مقدّمه به آگاهی و بیداری و هدایت قرار داده است. برای مثال: در سوره یوسف خواب های متعددی مثل شده، از جمله: خواب دیدن یوسف ستارگان و ماه و خورشید را و تعبیر آن بوسیله یعقوب، خواب پادشاه (گاوهای لاغر و چاق)، خواب هم بندهای یوسف و تأویل رؤیای آنان، خواب حضرت ابراهیم و... که در سوره های دیگر آمده است.^{۱۸}

در مورد اهمیت خواب و اتفاق واقعه ای به دنبال آن، تعبیر عین خواب یا ملازم آن و تأویل و تفسیر آن در کتب تفاسیر و نیز سنت، بحث های دقیقی انجام گرفته است. خواب را به درجاتی با نسبت صافی و کدورت صاحب رؤیا تقسیم کرده اند. خواب انبیاء و اولیاء را رؤیای صادقه نامیده اند و درجه بعد از آن را که باز موهبتی الهی است، رؤیای صالحه گفته اند؛ و خواب های آلوده دامنان پریشان خاطر را «اضغاث احلام» نامیده اند؛ و حتی رؤیای صالحه را درجه ای از آگاهی و پیام نبوت قلمداد کرده اند.^{۱۹}

د- نظری به منابع عرفانی و حکمی در مورد «مسأله خواب»:

در کتب تعلیمی عرفان به این مسأله توجه خاص شده، و باب ها و گاهی فصولی از کتاب را به این مسأله و بررسی و تبیین و تحقیق آن اختصاص داده اند. درین نوشته به جهت تنگی مجال به ذکر نمونه هایی ازین کتب بسنده می کنیم:

در کتاب مرصاد العباد مؤلف فصلی را در بیان بعضی وقایع غیبی و فرق میان خواب و «واقعه» اختصاص داده است. درین فصل ابتدا با آوردن شواهد و استنادهایی از قرآن و حدیث، انواع خواب را شرح داده و درجات تأویل و تعبیر پذیری خواب ها را بیان کرده، و سپس فرق رؤیا و «واقعه» را توضیح می دهد و به دنبال مطلب (در فصل هفدهم)، مقدمه ای را که با شرح و توضیح انواع منامات شروع کرده به مسأله مهمتری، یعنی «مشاهدات انوار و مراتب آن» یا به زبان امروزی تر و ساده تر به اصل مورد منازعه و مشاجره بین فرق و مذاهب، یعنی اصل «رؤیت» می کشاند و چگونگی و امکان آن را بازگو می کند.^{۲۰}

ه- اصل «رؤیت»^{۲۱}:

اصولاً یکی از گوشه های حساس اندیشه عطار در طرح داستان مرغان، پرداختن به همین اصل است. عطار در قسمت اول با بحث در استعدادها، این امکان را در قید

«همت» هرکس قرار می‌دهد.

سیر هرکس تا کمال وی بود

قرب هرکس حسب حال وی بود

۳۴۸۳

و سپس همه را سرگردان وادی ها کرده و در نهایت اصل رؤیت را طوری خاص بیان می‌کند:

هم ز عکس روی سیمرغ جهان

چهره سیمرغ دیدند از جهان

۴۲۳۵

چون نگه کردند آن سی مرغ زود

بی شک این سی مرغ آن سیمرغ بود

۴۲۳۶

کشف این سر قوی درخواستند

حلّ مایح و توی درخواستند

۴۲۴۵

بی زفان آمد از آن حضرت خطاب

کاینه ست این حضرت چون آفتاب

۴۲۴۶

هر که آید خویشان بیند درو

جان و تن، هم، جان و تن بیند درو

۴۲۴۷

در کتاب فصوص الحکم شیخ اکبر، محیی الدین بن عربی و شروح آن، به این مسأله توجه خاصی شده است.

محیی الدین درین کتاب، موضوع فصی را به این اصل اختصاص می‌دهد؛ او در «فصّ یوسفیه» آغاز وحی را با نقل از عایشه؛ الزویا الصادقه بیان می‌کند: «... آغاز وحی انبساط نور خداست در حضرت خیال؛ و حدیث مروی از عایشه هم گویای این امر است: **أَوَّلُ مَا بَدَأَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ (ص) مِنَ الْوَحْيِ الرُّؤْيَا الصَّادِقَةُ؛ فَكَانَ لِأَيْرِي رُؤْيَا إِلَّا خَرَجْتُ مِثْلَ الْفَلَقِ الصَّحِيحِ**

و در معنی حدیث: «الْأَنْسَاءُ نِيَامٌ فَإِذَا مَا تَوَّأَتْهُوا» نیز دلالت دارد بر اینکه، هر آنچه در خواب می‌بیند، نوعی کشف استاری است که بر او حاصل می‌شود، با اختلاف مراتب و درجات صفای روح^{۲۲}...».

در جملات فوق خواب را از «حضرت خیال» قلمداد می‌کند؛ مراد شارح از حضرت درین محل، نوعی روشن شدن و تجلی آن نیرو را که «خیال» می‌نامند بیان می‌کند، نه حضرات خمس که خود بحث دیگری دارد. اما علما در مورد

خیال چه می‌گویند:

و- خیال از دیدگاههای مختلف:

علما خیال را یکی از مراحل خمسۀ حس باطن و یا یکی از حواس باطن می‌دانند؛ که به ترتیب این حواس را:

۱- حس مشترک (که بدون وجود آن حکم کردن ناممکن است).

۲- خیال (خزینۀ حس مشترک).

۳- وهم (که با آن نیرو هرکس قادر است از محسوس به غیر محسوس حکم کند).

۴- متخیله (که با آن ترکیب و تفصیل صور و احکام کند. هرگاه این نیرو با عقل هماهنگ به کار افتد متفکره خوانند و در غیر اینصورت متخیله نامند...).

در غیر اینصورت متخیله نامند...).

۵- حافظه (آن خزینۀ وهم است).

گفته اند: جسم حامل قوای حواس ظاهر است و روح حامل قوت های حواس باطن.

در سطور فوق در تعریف رؤیا از زبان شارح فصوص الحکم آمده که: «رؤیا را نوعی انبساط نور خدا در حضرت خیال می‌دانند»؛ شیخ اشراق بیان دیگری دارد:

«... خواب عبارتست از انقباس روح از ظاهر به باطن...»، او لوازم این گرایش از ظاهر به باطن را، تقوی و تفکر و عبادت می‌داند، که ازین راه، روح آمادگی پذیرش پیدا می‌کند. می‌گوید: «... انواری بر او (روح) اندازند^{۲۴}، چون برق خاطف، و متتابع شود، چنانکه در غیر وقت ریاضت نیز آید...».

باز از بیان شیخ اشراق می‌خوانیم که: در باطن، در حس مشترک روشنائی افتد، روشن تر از آفتاب و لذتی با او؛ این نور بتدریج روشن روانان را ملکه (دایمی) شود. شیخ راه وصول به این نور و دریافت لذت های آن را اینگونه تبیین می‌کند: «... هر که حکمت داند و بر مپاس و تقدیس نور الانوار (پروردگار) مداومت نماید، او را خزۀ کیانی و فر نورانی بخشند؛ و در لباس هیبت و بها شود، و رئیس طبیعی شود عالم را، او را از عالم اعلی نصرت رسد، و سخن او در عالم علوی مسموع باشد (مستجاب الدعوة)، و خواب و الهام او به کمال رسد^{۲۵}...».

«... خواب عبارتست از انقباس روح از ظاهر به باطن...»، او لوازم این گرایش از ظاهر به باطن را، تقوی و تفکر و عبادت می‌داند، که ازین راه، روح آمادگی پذیرش پیدا می‌کند. می‌گوید: «... انواری بر او (روح) اندازند^{۲۴}، چون برق خاطف، و متتابع شود، چنانکه در غیر وقت ریاضت نیز آید...».

باز از بیان شیخ اشراق می‌خوانیم که: در باطن، در حس مشترک روشنائی افتد، روشن تر از آفتاب و لذتی با او؛ این نور بتدریج روشن روانان را ملکه (دایمی) شود. شیخ راه وصول به این نور و دریافت لذت های آن را اینگونه تبیین می‌کند: «... هر که حکمت داند و بر مپاس و تقدیس نور الانوار (پروردگار) مداومت نماید، او را خزۀ کیانی و فر نورانی بخشند؛ و در لباس هیبت و بها شود، و رئیس طبیعی شود عالم را، او را از عالم اعلی نصرت رسد، و سخن او در عالم علوی مسموع باشد (مستجاب الدعوة)، و خواب و الهام او به کمال رسد^{۲۵}...».

«... خواب عبارتست از انقباس روح از ظاهر به باطن...»، او لوازم این گرایش از ظاهر به باطن را، تقوی و تفکر و عبادت می‌داند، که ازین راه، روح آمادگی پذیرش پیدا می‌کند. می‌گوید: «... انواری بر او (روح) اندازند^{۲۴}، چون برق خاطف، و متتابع شود، چنانکه در غیر وقت ریاضت نیز آید...».

باز از بیان شیخ اشراق می‌خوانیم که: در باطن، در حس مشترک روشنائی افتد، روشن تر از آفتاب و لذتی با او؛ این نور بتدریج روشن روانان را ملکه (دایمی) شود. شیخ راه وصول به این نور و دریافت لذت های آن را اینگونه تبیین می‌کند: «... هر که حکمت داند و بر مپاس و تقدیس نور الانوار (پروردگار) مداومت نماید، او را خزۀ کیانی و فر نورانی بخشند؛ و در لباس هیبت و بها شود، و رئیس طبیعی شود عالم را، او را از عالم اعلی نصرت رسد، و سخن او در عالم علوی مسموع باشد (مستجاب الدعوة)، و خواب و الهام او به کمال رسد^{۲۵}...».

«... خواب عبارتست از انقباس روح از ظاهر به باطن...»، او لوازم این گرایش از ظاهر به باطن را، تقوی و تفکر و عبادت می‌داند، که ازین راه، روح آمادگی پذیرش پیدا می‌کند. می‌گوید: «... انواری بر او (روح) اندازند^{۲۴}، چون برق خاطف، و متتابع شود، چنانکه در غیر وقت ریاضت نیز آید...».

باز از بیان شیخ اشراق می‌خوانیم که: در باطن، در حس مشترک روشنائی افتد، روشن تر از آفتاب و لذتی با او؛ این نور بتدریج روشن روانان را ملکه (دایمی) شود. شیخ راه وصول به این نور و دریافت لذت های آن را اینگونه تبیین می‌کند: «... هر که حکمت داند و بر مپاس و تقدیس نور الانوار (پروردگار) مداومت نماید، او را خزۀ کیانی و فر نورانی بخشند؛ و در لباس هیبت و بها شود، و رئیس طبیعی شود عالم را، او را از عالم اعلی نصرت رسد، و سخن او در عالم علوی مسموع باشد (مستجاب الدعوة)، و خواب و الهام او به کمال رسد^{۲۵}...».

«... خواب عبارتست از انقباس روح از ظاهر به باطن...»، او لوازم این گرایش از ظاهر به باطن را، تقوی و تفکر و عبادت می‌داند، که ازین راه، روح آمادگی پذیرش پیدا می‌کند. می‌گوید: «... انواری بر او (روح) اندازند^{۲۴}، چون برق خاطف، و متتابع شود، چنانکه در غیر وقت ریاضت نیز آید...».

باز از بیان شیخ اشراق می‌خوانیم که: در باطن، در حس مشترک روشنائی افتد، روشن تر از آفتاب و لذتی با او؛ این نور بتدریج روشن روانان را ملکه (دایمی) شود. شیخ راه وصول به این نور و دریافت لذت های آن را اینگونه تبیین می‌کند: «... هر که حکمت داند و بر مپاس و تقدیس نور الانوار (پروردگار) مداومت نماید، او را خزۀ کیانی و فر نورانی بخشند؛ و در لباس هیبت و بها شود، و رئیس طبیعی شود عالم را، او را از عالم اعلی نصرت رسد، و سخن او در عالم علوی مسموع باشد (مستجاب الدعوة)، و خواب و الهام او به کمال رسد^{۲۵}...».

«... خواب عبارتست از انقباس روح از ظاهر به باطن...»، او لوازم این گرایش از ظاهر به باطن را، تقوی و تفکر و عبادت می‌داند، که ازین راه، روح آمادگی پذیرش پیدا می‌کند. می‌گوید: «... انواری بر او (روح) اندازند^{۲۴}، چون برق خاطف، و متتابع شود، چنانکه در غیر وقت ریاضت نیز آید...».

باز از بیان شیخ اشراق می‌خوانیم که: در باطن، در حس مشترک روشنائی افتد، روشن تر از آفتاب و لذتی با او؛ این نور بتدریج روشن روانان را ملکه (دایمی) شود. شیخ راه وصول به این نور و دریافت لذت های آن را اینگونه تبیین می‌کند: «... هر که حکمت داند و بر مپاس و تقدیس نور الانوار (پروردگار) مداومت نماید، او را خزۀ کیانی و فر نورانی بخشند؛ و در لباس هیبت و بها شود، و رئیس طبیعی شود عالم را، او را از عالم اعلی نصرت رسد، و سخن او در عالم علوی مسموع باشد (مستجاب الدعوة)، و خواب و الهام او به کمال رسد^{۲۵}...».



بزرگانِ مَدْرَسین و مؤلفین این مکتب، ملا عبدالله زَنُوزی، نوشته شده است و به این مطلب «قوای نفس ناطقه» نظری عمیق انداخته است.

آغاز مطلب او با سخنی از محققین حکما و متکلمین است، که گویند: مدرک به همه ادراکات نفس ناطقه است، با توجه به اینکه مراد از نفس ناطقه، همان «روح» است، که حامل قوای باطنی است، به چکیده ای از سخنان و تحقیقات نامبرده می‌اندیشیم:

«... در حالت نوم نفس شریف انسانی که از شواعل حسیه فارغ است، و جوهر روح بخاری که مطیبه و مرکب قوای نفسانی است، میل به باطن می‌نماید...»^{۲۶}.

«نفس ناطقه بجهت فطرت اصلی یا کسبی متوجه ملکوت اعلی می‌شود (یعنی: متصل به برزخ های علویه و نفوس منطبعة سماویه، که در لسان نبوی تعبیر به لوح و قدر، و لوح محفوظ است، می‌شود). در درجه نخست مجردات را مشاهده کند، و در صورت ثانی صورت های مثالی را... این به جهت صفا و پاکی روح است و به اندازه استعداد و قابلیت او...»^{۲۷}.

ز- رؤیای صادقانه، صالحه:

«... قوه متخیله که کارش محاکات و اختراع صور و اشباح برزخیه و تصور صور مجردة عقلیه است در لباس خیال و اشباح مثالی، اگر با قدرت و استعدادش بتواند صور عقلی را مطابق صور مثالیته، در عمق خیال تصویر کند و به سرچشمه حس مشترک منتقل نماید؛ اگر درین کار تصرف و تبدیلی از صورتی به صورت دیگر نباشد، رؤیا صادق و احتیاج به تأویل و تعبیر ندارد» مثل رؤیای انبیاء و صالحین؛ اینگونه رؤیا همان رؤیای مقدمه وحی و یک جزء از اجزای نبوت است.

ح- رؤیای قابل تعبیر:

«... هرگاه صور عقلیه، به مطابق خود، از صورت های خیالی مصور نشده، بلکه طوری باشد که بوجهی از وجود، یا صورت اصلی مناسبت داشته باشد، این قسم از رؤیا، رؤیای صاحب تأویل و تعبیر می‌باشد؛ اگر مناسبتش تام باشد، تأویلش آسان است... والا تأویلش بنسبت شدت و ضعف (آن مناسبت) خواهد بود...»^{۲۸}.

ط- اضغاث احلام:

«... اگر نفس بجهت شدت تعلقش به این نشأت (جهان ماده)، نتواند به عالم علوی اتصالی یابد؛ بلکه به مخترعات و خرافه های قوه متخیله مشغول شود؛ و ارتباطی با خیالات

ذخیره شده در قوه حافظه داشته باشد، این رؤیای عامه و رؤیای کاذبه و اضغاث احلام است... این حال در عالم بیداری نیز ممکن است - هم از نوع صادقه که ارتباط نفس شریف به عالم ملکوتست، مانند الهامات و وحی انبیاء؛ - و نیز صورت کاذبه آن که در اثر غلبه خیال حاصل می‌شود، که گاهی این امر با ریاضت تن حاصل آید، و آن نوعی پیشگویی مرتاضان است؛ و گاهی قوه متخیله آنقدر نیرو می‌گیرد و در جهتی خاص می‌رود، که سرچشمه حواس ظاهر را کور می‌کند و شخص گرفتار مالیخولیا و دیوانگی می‌شود»^{۲۹}.

ی- کشف معنوی:

پادشاهان مظهر شاهی حق

عارفان مرآت آگاهی حق

قرن ها بگذشت و این قرن نوی است

ماه آن ماهست، آب آن آب نیست

عدل آن عدلست و فضل آن فضل هم

لیک مستبدل شد آن قرن و اُمم

قرن ها بر قرن ها رفت ای همام

وین معانی برقرار و بر دوام^{۳۰}

«... آن ظهور معانی غیبیه و انوار عقلیه است، بطوری که از جهات وضعیه و تعینات مقداریه مجرداند... این کشف از تجلیات دو اسم علیم و حکیم از اسمای حسنی است... زیرا هر اسمی به اعتباری عین مسماست و به اعتباری غیر آن. مراتب مکاشفات معنوی زیاد است و به اعتباری نامتناهی... ازین رو روایت است که میانه خداوند عالم و خلق او نود هزار حجاب است از نور و ظلمت... و اینکه عیسی (ع) مرده زنده می‌کرد، و موسی را معجزاتست در اثر تجلیات اسمایی از خداوند است که در ضمیر و سیر دل آن منکشف می‌شده است»^{۳۱}.

ک- وراى طور عقل:

عقل من گنج است و من ویرانه ام

گنج اگر پیدا کنم دیوانه ام

اوست دیوانه، که دیوانه نشد

این عس را دید و در خانه نشد

کان قندم نیستان شکر م

هم زمن می‌روید و من می‌خورم^{۳۲}

حکما مراحل ادراک را در سه مرحله مشخص نموده اند:

نخست از عالم حواس. دوم از راه عالم عقل. سوم عالم ماورای طور عقل.^{۳۳}

این عالم که پس از سیر و سلوک معنوی و عبادات و ریاضات و از راه کشف حاصل آید، «آمدنی است نه آموختنی».

این مسأله از چند جهت قابل عنایت و توجه است: یکی از جهتی است که به مسائل معاد و معاد جسمانی ملاحظه در حکمای الهی بعد از او مربوط می‌شود^{۳۴}؛ و دیگر منتهی به یکی از مسایل عرفانی می‌شود؛ آن همان اصلی است که عارف کامل می‌تواند با نیروی همت خود در مادون خود تصرّفات کند.

محبی الدین بن عربی در فصوص الحکم «فصّ اسحاقیه»؛ بعد از اینکه رؤیا را به دو وجه قابل تعبیر می‌داند، یکی اینکه: آنچه را که در عالم رؤیا دید در عالم خارج نیز ما بازای عقلی یا حسی داشته باشد؛ دیگر آنکه در خارج هیچگونه ما بازایی ندارد. مانند در خواب دیدن خدا (مرضت فلم تعدنی)، این صورت از دو حال خارج نیست؛ در صورت نخست که متصوّر به صورتی باشد که محدود و ناقص است و از حیث شرع نامقبول؛ و دیگری صورت کمال که غیر ممکن می‌نماید. ولی محبی الدین مسأله را باز در تصوّر تشکیکی قرار داده و توضیح می‌دهد. او دنباله سخن را به مبحثی پیوند می‌زند و آن مسأله را اینگونه بیان می‌کند: «بِاللّٰهِمْ يَخْلُقُ كُلَّ اِنْسَانٍ فِي قُوَّةٍ خَيَالِهِ...».

شارح موضوع را بصورت موجز و مختصر اینگونه تبیین می‌کند:

«... یعنی نوع خلق در قدرت و خرق عادت بر دو قسم اند: قسمی آنند که به وهم نتوانند که آنچه در خیال موجود است (از قوه متخیله و قدرت خالقه) به وجود خارجی رسانند. چرا که آن چیز را جز در خیال وجود ممکن نیست، مثل معانی جزوئیه، و این عامست؛ و قسم دیگر خواص اند که متصرّف اند در وجود، که به همت توانند که آن معانی در حسی پیدا کنند و آن را در وجودی دهند چون سایر موجودات، چنانچه از اولیاء مشهود است»^{۳۵}.

این مسأله همانست که به خرق عادت در بین اصحاب همت صورت ظهور می‌یابد.

۵- خواب شیخ صنعان:

در داستان شیخ صنعان، خواب شیخ از نوع صالحه و صادقه و لازم الاتباع است، همچون خواب ابراهیم (ع) و از انجام آن چاره ای نیست. این خواب همانگونه که مقدمه

گشایش برای ابراهیم بود؛ برای شیخ نیز مقدمه ای برای چشیدن درد عشق و دیدن مراحل آن و قربانی شدن منیت شیخ در مسلخ عشق است. اگر خواب ابراهیم مقدمه ای برای بنای کعبه است، برای شیخ نیز مقدمه کعبه عشق است.

درین قسمت به ضرورت به مسأله «عشق» نظری لازم است بیندازیم تا مسیر داستان را دنبال کنیم.

۶- عشق پیر صنعان:

عطار در سیر و سلوک مرغان وادی عشق را مرحله دوم از هفت وادی قرار داده است:

هست وادی طلب آغاز کار

وادی عشق است از آن پس بی‌کنار

۳۲۲۹

پس سوم وادی است آن معرفت

پس چهارم وادی استغنا صفت

۳۲۳۰

هست پنجم وادی توحید پاک

پس ششم وادی حیرت صعبناک

۳۲۳۱

هفتمین وادی فقرست و فنا

بعد ازین رؤی روش نبود ترا

۳۲۳۲

در کشش افنی روش گم گرددت

گر بود یک قطره قلمز گرددت

۳۲۳۳

حال لازم است بدانیم که عطار «عشق» را «حال» می‌داند و یا «مقام»؟

در تعریف حال گفته اند: حال را به سبب تحوّلش حال گفته اند.

و در تعریف مقام: مقام را به سبب ثبوت و استقرارش مقام می‌نامند.

حالات از مواهب الهی است که در دل فرود آیند و پایدار نباشند. مقامات از مکاسب است که با سعی و مجاهدت حاصل آید^{۳۶}.

در باره حالات و مقامات و مراتب آن سخن فراوانست؛ ولی آیا عطار این وادی ها را حالات قلمداد می‌کند یا مقامات^{۳۷}؟

عطار با آوردن واژه «وادی» بیشتر توجه به نوع تلقی خواجه عبدالله انصاری از منازل و میادین دارد، تا به شیوه

تعلیمی صرف و تفکیک کامل آن از هم^{۳۸}. در هر صورت از طرز بیان، با توجه به تعریف فوق الذکر، می توان فهمید که عطار «عشق» را «حال» قلمداد کرده است که در مقام «زهد» دامنگیر شیخ شده است.

شیخ شهید اشراق را رساله ای بنام «فی حقیقه العشق» است. او با ترسیمی که از مراحل آغازین آفرینش تا تسلط کامل عشق بر مملکت دل می کند، تشابهی با داستان شیخ صنعان از حیث تبیین موارد^{۳۹} پیدا می کند. او در تعریف عشق گوید: «... العشق محبة مفرطة؛ و عشق خاص تر از محبت است و محبت خاص تر از معرفت... از معرفت دو چیز متقابل تولد کند که آن را محبت و عداوت (شهوت و غضب) خوانند... این حالت اگر ملایم جسمانی باشد شهوت و اگر روحانی بود آن را خیر محض و کمال مطلق خوانند، و نفس طالب آنست، و در دیگری که نفس نفور از آنست، همان شر محض است...».

«... پس اول پایه معرفت است و دوم پایه محبت و سوم پایه عشق؛ و به عالم عشق نتوان رسید مگر اینکه از معرفت و محبت نردبانی سازی؛ و معنی - خُطُوْتَيْنِ وَقَدْ وَصَلْتِ - اینست».

شیخ اشراق با مهارت خاصی سخن را به آغازینه (بدو خلقت) پیوند می زند و عشق را که «کلمه» بود با صفت «طیبه» به «شجره طیبه» ترسیم می کند و می گوید که این شجره طیبه همان عمل صالح است که شخص را به معراج برد (برفعه). او در آخرین فصل از کتاب (فصل ۱۲) با بیان تمثیل زیبایی می گوید:

«... عشق غلام خائنه زاد شهرستان ازل و سلطان ازل است، که سلطان ازل شحنگی کونین به او داده است. از عظمت شأن این سلطان (عشق) اینکه، به هر شهری که وارد شود، باید گاوی بر او قربانی کنند... و این همان گاو نفس است که باعث خرابی ملک دل می شود... و هر کسی را آن دل نباشد که این گاو قربانی تواند کردن. همه وقتی این توفیق به کسی روی ننماید^{۴۰}...».

برین پایه است که اولاً شیخ کاملی چون شیخ صنعان می تواند این گاو نفس را قربانی کند و او میداند و می فهمد که این توفیق همه وقتی روی ننماید و لازم است وقت را غنیمت بشمرد و آن را دریابد.

عطار با طلب مراحل را شروع می کند و عشق را مقدمه معرفت قرار می دهد و آنرا اینگونه بیان می کند:

بعد ازین وادی عشق آید پدید

غرق آتش شد کسی کانهجا رسید

۳۳۳۳

لحظه ای نه کافری داند نه دین

دزه ای نه شک شناسد نه یقین

۳۳۳۷

نیک و بد در راه او یکسان بود

خود چو عشق آمد، نه این و آن بود

۳۳۳۸

عطار از زبان شیخ صنعان یک یک مختصه های عشق و

عاشق را بازگویی می کند:

الف: بی قراری عاشق (حال عاشق):

ماهی از دریا چو بر صحرا فتد

می طبد تابوک در دریا فتد

۳۳۴۵

ب: در ماندگی عقل^{۴۱}:

عشق اینجا آتشت و عقل دود

عشق کامد در گریزد عقل زود

۳۳۴۶

ج: عشق پیر و جوان نمی شناسد:

عاشقی را چه جوان، چه پیرمرد

عشق بر هر دل که زد تأثیر کرد

۱۳۴۱

د: عشق را بنیاد بر بد نامیست:

عشق را بنیاد بر بد نامیست

هر که ازین سیز، سز کشد از خامی است

۱۴۷۶-۱

ه: عشق قضای محتوم:

کز قضا او را چه بار آمد ببر

وز قدر او را چه کار آمد به سر

۱۴۵۹

موی ترسایی به یک مویش بیست

راه بر ایمان به صد مویش بیست

۱۴۶۰

و: عشق آمدنی بود نه آموختنی:

گر ز غیبت دیده ای بخشند راست

اصل عشق اینجا بینی کز کجاست

۳۳۴۷

ز: عشق امتحان ازلی است:

قرب پنجه سال راهم بود باز

موج می زد در دلم دریای راز

۱۳۹۷

ذره ای عشق از کمین درجست چست

برد ما را بر سر لوح نخست

۱۳۹۸

عشق ازین بسیار کردست و کند

خرقه با زتار کردست و کند

۱۳۹۹

ح: عشق، بازی نیست و کار افتاده ای می طلبد:

مرد کار افتاده باید عشق را

مردم آزاده باید عشق را

۳۳۵۲

ط - إِنَّ الْمَجِبَّ لَمَنْ يَهْوَاهُ زَوَّارٌ؛ عشق مستولی گشت ظاهر و

باطن عاشق را...^{۴۲}

طواف حاجیان در کعبه باشد

طواف عاشقان در کوی جانان

گفت اگر کعبه نباشد دیر هست

هوشیار کعبه ام در دیر مست

۱۲۸۸

نسبت ما چیست با او بازگوی

زانکه نتوان شد به عمیا راز جوی

۱۰۷۱

او از زبان هدهد اینگونه پاسخ می دهد:

صورت مرغان عالم سربسر

سایه اوست این بدان ای بی هنر^{۴۳}

۱۰۸۲

عشق به دنبال این معرفت (شناخت خود و شناخت

نسبت فی مابین) حاصل آید و آن چیزی جز شکوفا شدن

استعداد و انشراح صدر توأم با احساس شدید نیاز نیست:

چون به ترک جان بگوید عاشقی

خواه زاهد باش، خواهی فاسقی

۱۱۶۳

چون دل تو دشمن جان آمده است

جان برافشان ره به پایان آمده است

۱۱۶۴

۱- اصل مریدی و مرادی:

عطار درین داستان، غیر از خواب نخستین شیخ، دو

خواب و یک عیان را به مناسبت های زیر ترسیم می کند.

الف: خواب دیدن آن مرید صادق:

مریدان شیخ که بخاطر خامی و ترس از نام و ننگ شیخ

خود را رها کردند؛ یکی از آنان که در حضور نبود، بعد از

آگاه شدن از ماجرا به ملامت و سرزنش آنان می پردازد...:

بعد از آن اصحاب را گفت آن مرید

گر شما را کار بودی بر مزید

۱۴۸۳

جز در حق نیستی جای شما

در حضورستی سراپای شما

۱۴۸۴

می گوید اگر درین سیر و سلوک سوی تعالی می رفتید

(کار شما بر مزید بود) و آن توفیق یار شما بود، شما هرگز

نمی توانستید شیخ و مرشد خود را ترک کنید^{۴۴}.

مرید صادق با این آگاهانیدن، سایرین را از راه گریه و

تضرع به درگاه حق، برای نجات پیر و مرشد خود

برمی انگیزد و آنان را دوباره در مسیر بازگشت به سوی پیر

(حالت انابه) قرار می دهد. آن مرید صافی دل بعد از چله ای

راز و نیاز، پیامبر اکرم را در خواب می بیند:

مصطفی را دید می آید چو ماه

در بر افکنده دو گیسوی سیاه

۱۵۰۱

عطار با این بیان حال، از زبان پیامبر وصف حال آن

مرید و ارزش صدق ارادت او را اینگونه بازگو می کند:

مصطفی گفت ای بهمت بس بلند

رو که شیخت را برون کردم ز بند

۱۵۰۷

همت عالیت کار خویش کرد

دم نزد تا شیخ را در پیش کرد

۱۵۰۸

درین مرحله که شیخ به دعای مریدی صادق به ساحل

سلامت رسیده، شرمسار است.

همچو گل در خون چشم آغشته بود

وز خجالت در عرق گم گشته بود

۱۵۲۷

شیخ با توبه نهایی از کدورت های قلبی خود را می شوید:

آتش توبه چو برافروزد او

هرچه باید جمله بر هم سوزد او

۱۵۳۶

ب- خواب دختر ترسا:

اینبار درد عشق و آتش دل شیخ دامنگیر آن دختر

سنگدل می شود، و همان «واقع» که شیخ را به سوی او

کشانده، این بار او را از خود می رهاند و به دنبال شیخ

می اندازد؛ که تقدیر آلهی است:

دید از آن پس دختر ترسا به خواب

کسوفتادی در کنارش آفتاب

۱۵۳۹

عطار این مرحله را به سرعت می گذرد تا به دو اصل

دیگر از اندیشه های مرسوم پیوند زند:

۱- اگر به مراد دل روی و اخلاص ورزی، به همه

خواسته هایت می رسی. اساس، طلب مخلصانه است، بقیه

خود تحصیل حاصلی ازین مقدمه بیش نیست.

۲- اساس عشق که همان احساس نیازی است، از مادون

به مافوق، برای تحصیل کمال؛ و مافوق به مادون به جهت

اشتیاق. بقول حافظ: «ما به او محتاج بودیم، او به ما مشتاق

بود». و یا به تعبیر مثنوی مولوی:

تشنگان گر آب جویند از جهان

آب جوید هم به عالم تشنگان^{۲۵}

اینبار صیاد، شکار صید می شود و ترسابچه عذرخواه

شیخ است:

می ندانست او که جان بی قرار

در درون او چه تخم آورد بار

۱۵۴۸

کار افتاد و نبودش همدمی

دید خود را در عجایب عالمی

۱۵۴۹

۹- افتادن رؤیا به عیان:

شیخ صنعان بعد از سیر در وادی عشق و طی مرحله

«موتوا قبل أن تموتوا» به معرفت دست می یابد. اگر قبل ازین

مسائل را از راه رؤیا و خواب می دید، اکنون به عیان دل و

شهود، در می یابد^{۴۶}:

شیخ را اعلام دادند از درون

کامد آن دختر ترسای برون

۱۵۶۲

شیخ پس از گذشتن ازین مرحله نه تنها کدورات بازمانده

او به صفا مبدل شده، بلکه به مقام اخلاص رسیده است. دختر

ترسا نیز به نوعی دیگر آن مراحل را طی می کند. او نه تنها

(بقول عطار) از اهل اسلام می گردد؛ بلکه او نیز از اهل عیان

می شود:

شیخ بر وی عرضه اسلام داد

غلغلی در جمله باران فتاد

۱۵۷۸

چون شد آن بت روی از اهل عیان

اشک باران موج زن شد در میان

۱۵۷۹

آخر الامر آن صنم چون راه یافت

ذوق ایمان در دل آگاه یافت

۱۵۸۰

المَجَازُ قَنْطَرَةُ الْحَقِيقَةِ:

عطار در نهایت داستان به این اصل نیز اشاره ای کرده و

داستان را به پایان می برد:

قنطره ای بود او درین بحر مجاز

سوی دریای حقیقت رفت باز

۱۵۸۷

۱۰- نتیجه کار:

عطار در نهایت ازین تمثیلات یک بینش کلی را به

عقیده و سیاق مذهبی زمان خود (از دیدگاه اشعری) ترسیم و تلقین می‌کند و یک نتیجه چند بعدی را به دست می‌آورد^{۴۷}:

زین چنین افتد بسی در راه عشق

این کسی داند که هست آگاه عشق

۱۵۸۹

هرج می‌گویند در ره ممکنست

رحمت و نوید و مکر و ایمنست

۱۵۹۰

نفس این اسرار نتواند شنود

بی نصیبه گوی تواند ربود

۱۵۹۱

این یقین از جان و دل باید شنید

نه به نفس آب و گل باید شنید

۱۵۹۲

جنگ دل با نفس هر دم سخت شد

نوحه ای درده که ماتم سخت شد

۱۵۹۳

پانویس ها و مراجعات

۱- این تحقیق براساس کتاب منطق الطیر، چاپ بنیاد ترجمه و نشر کتاب، باهتمام دکتر سید صادق گوهرین، چاپ سوم ۱۳۵۶، انجام گرفته است. شماره ابیات در سمت چپ هر بیت براساس چاپ فوق الذکر است.

۲- نظر و هدف درین مقاله بررسی و تحلیل داستان شیخ صنعان (بصورت فشرده و اشاره) می‌باشد؛ لذا از بحث و بررسی موارد سایر قسمت‌ها حتی المقذور خودداری شده است.

۳- بیان چکیده و موجز از مباحث عرفانی خود منحل راه است، و بر اهل نظر پوشیده نیست ولی با عنایت به مالا بدرک کله لایترک کله این بحث انجام گرفته و این شیوه از سوی بزرگان نیز مرسوم بوده است.

۴- در بخش سوم (بعد از داستان شیخ صنعان) عطار مسائل زیادی از اصول عرفان را باز می‌گوید. آن مراحل را طی نوشته دیگری عرضه خواهم نمود.

۵- رک: به تعلیقات کتاب، ص ۳۳۳، ۳۳۴، و نیز مقاله ای از نگارنده، مقدمه مشوی کنزالرموز، مجله معارف، دوره پنجم، شماره ۱، فروردین تا تیرماه ۱۳۶۷ ص ۹۷ به بعد و نیز رجوع شود به ابیات شماره ۳۲۲۵ تا ۳۲۳۳ از منطق الطیر.

۶- درین زمینه می‌توان از تحقیقات ارزنده زیر نام برد:

الف - تاریخ مغول در ایران، عباس اقبال آشتیانی.

ب - ترکستان نامه، یارتولد (ترجمه کریم کشاورز).

ج - کتاب زندگی چنگیزخان، واسیلی یان.

د - تحقیق ارزنده «مسائل عصر ایلخانان مغول» تألیف دکتر منوچهر مرتضوی.

۷- قرآن کریم، خود مطالب عرفانی (مشابه) خود را در قالب داستانهای بیان فرموده است. مثل: داستان مورچه و سلیمان، ناقة ثمود، خضر و موسی و... به صورت مستقیم نیز آیاتی بیان فرموده است. از جمله: بقره/ ۲۵۷ -... قَدِیْتِنِ الرَّؤُفْدِ مِیْنَ الْعَمٰی...
۸- دو بیت مذکور بیان زیبایی است از سخن حکیم... لَا یَکْفِیْ اللهُ نَفْسًا اِلَّا وَتَسْعٰهَا... بقره/ ۲۸۶.

۹- برای نمونه، آنهم بطور نمونه توجه مولوی را در مشوی به منطق الطیر ذکر می‌کنیم:

دفتر دوم، چاپ نیکولسون:

جمع مرغان کز سلیمان روشن اند / بز و بال بی‌گنه کی بر کنند ۳۷۴۹

بلکه سوی عاجزان چینه کشند / بسی خلاف و کینه آن مرغان خوشد ۳۷۵۰

هدهد ایشان پی تقدیس را / می‌گشاید راه صد بقیس را ۳۶۵۱

منطق الطیران خاقانی صداست / منطق الطیر سلیمانی کجاست ۳۷۵۸
دفتر ششم، چاپ نیکولسون:

راز را غمیر خدا محرم نبود / آه را جز آسمان همدم نبود ۴۰۰۸

اصطلاحاتی میان همدگر / داشتندی بهر ایراد خیر ۴۰۰۹

زین لسان الطیر عام آموختند / طمطراق و سروری اندوختند ۴۰۱۰

صورت آواز مرغ است آن کلام / غافل است از حال مرغان مردخام ۴۰۱۱

کو سلیمانی که داند لحن طیر / دیو گر چه ملک گیرد هست غیر نکته: ۴۰۱۲

می‌توان گفت که خود مثنوی مولوی بیان گسترده تر منطق الطیر عطار است ولی منطق الطیر عطار نیز اثر خلق الساعه ای نیست، بلکه این بحث‌ها و استدلال‌ها بطور پراکنده در آثار عرفانی مطرح بوده در آثار کلامی ریشه داشته و پاره‌ای از اصول آن به ایران قبل از اسلام و یونان و مسائل نوافلاطونی پیوند می‌خورد که درین مختصر ولو اشاره به آنها نیز مجال نیست.

۱۰- مراد بیت:

من به هر جمعیتی نالان شدم / جفت خوشحالان و بدحالان شدم (مقدمه مثنوی)

۱۱- ترکیب بلیغ «کار افتادن» را عطار در ابیات ۱۲۰۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰ نیز تکرار می‌کند. این ترکیب که ترجمه زیبایی از کلمه قرآنی «واقعه» است که هم در قرآن و تفسیر آن دارای ابعاد معنوی خاص است و هم در عرفان یا تعبیرات دیگری بکار می‌رود. در اندیشه عارفان: «اِذَا نَسَاتْ رَجُلٌ قَامَ قِیَامَتُهُ» را با عنایت به مرگ اختیاری «مُوتُوا قَبْلَ اَنْ تَمُوتُوْا» تفسیر می‌کنند و آن مرگ اختیاری را «واقعه» نامیده‌اند که یک بار در تمام زندگی به سراغ و سر وقت هر کس می‌آید... رک: تفسیر زمخشری، چاپ بیروت، ج ۴، ص ۴۵۵.

۱۲- رک: زمخشری، ج ۴، ص ۷۵۶.

۱۳- رک: تفسیر نمونه، آیت... ناصر مکارم شیرازی، دارالکتب الاسلامیه، قم ج ۲۷، ص ۲۶ تا ۲۹. حدیث نخست: اِنْ اَمَانَتَكُمْ عَقِبَةُ كَوْنِ دَالِیْحُوزِهَا الْمُنْفُورِ، وَاَنَا اُرِیدُ اَنْ اُخْفِیْتُ عَنْكُمْ لِثَلَاکِ الْعَقِبَةِ. روایت دیگری از حضرت علی (ع)، نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶: اِنَّ الْجَنَّةَ حُنْتُ بِالْمَكَارِهِ وَ اِنَّ النَّارَ حُنْتُ بِالْمَشْوَرَاتِ.

۱۴- درین مورد اغلب به حدیث زیر استناد می‌کنند: کُلُّ الْعَالَمِیْنَ هَالِکُوْنَ اِلَّا الْعَامِلُوْنَ وَ کُلُّ الْعَامِلِیْنَ هَالِکُوْنَ اِلَّا الْمُخْلِصُوْنَ وَ الْمُخْلِصُوْنَ عَلٰی خَطَرٍ عَظِیْمٍ.

۱۵- مسأله رسیدن به خلوص یکی از مسائل زیبایی مطرح شده در کتب عرفاست که دارای ابعاد گوناگونی است برای نمونه یک بعد از ابعاد آن را سنایی در ماجرای به آتش انداختن ابراهیم خلیل (ع) می‌آورد و می‌خواهد بگوید که اخلاص واقعی بالاترین خطر کردن هاست: (حدیقه چاپ دانشگاه تهران).

بر دمید از میان آتش و دود / چون صدای ندای حق بشنود / عبهر عهد و سوسن تحقیق / سبیل سنت و گل نوبق / آری آری چو دوست آن باشد / نار نمرود یوستان باند (حدیقه سنایی، مدرس: ۱۶۸)

۱۶- این اصل یکی از پایه های اندیشه در عرفان و تصوف است که عصاره بیان اینکه: چون خداوند خود هم عاشق و هم معشوق و هم عشق است، لذا عشق غیر او باعث غیرت است که آتش غیرت الهی را برمی‌فرورد. حافظ گوید:

در از اول پرتو حسنت ز تجلی دم زد

عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

مدعی خواست که آید به تماشاگاه راز

دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد

۱۷- واقعه و خواب دیدن در متون حکمی و عرفانی (نظری و عملی) مورد غنایت و دقت نظر قرار گرفته است که به پاره ای از آن موارد اشاره خواهد شد. اصل هدایت ناصر خسرو در سفرنامه دیدن رؤیا و خواب است و در داستان شاه و کنیزک در دفتر از اول مولوی، راه نجات شاه و بشارت او به وسیله خواب است....

۱۸- رک: سوره یوسف آیات ۳، ۳۲، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۲، ۴۳. سوره صافات آیه ۱۰۱ (خواب حضرت ابراهیم (ع)).

۱۹- درباره آراء و نظرات مفسرین درباره خواب: رک: کشف زمخشری، ج ۲، ص ۴۴۱، ص ۴۷۴، ص ۴۶۸. روض الجنان، ابوالفتح رازی، چاپ آستان قدس رضوی، ج ۱۱، ص ۷۷ به بعد - درباره اصغاث احلام، همان کتاب ص ۸۶ - تاویل رؤیا همان ص ۸۷

و نیز رک: مرصادالعباد، چاپ امین ریاحی، ص ۲۸۹ (فصل ۱۶).

۲۰- مرصادالعباد، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۵، ص ۲۸۹ به بعد تا ۲۹۹ - مسأله مشاهدات انوار از ص ۲۹۹ به بعد.

۲۱- رک: مجله نشر دانش، مرداد و شهریور ۶۹ (رویت ماه در آسمان) - خرداد و تیر ۶۹ (دنباله همان) - آذر و دی... آقای دکتر نصرالله پورجوادی بحث مشیع درباره این اندیشه کلامی در شماره های پی در پی نموده اند که مسأله سیر حدیث رویت ماه و رویت در شماره بهمین و اسفند ۶۸ و فروردین و اردیبهشت ۶۹ همان مجله آورده اند.

این اصل که مورد منازعه معتزله و اشاعره است، اصلی محکم در عقاید اشاعره را تشکیل می دهد که دارای نوسانات از تجسیم تا دیدن به قیامت و دیدن به چشم معنی است که اشعری هم در کتاب «الابانة عن اصول الذیانة» و نیز در مقالات الاسلامیین به این مسأله پرداخته است. بعد از اشعری این فقه سر دراز دارد.

۲۲- شرح فصوص الحکم، خواجه محمّد پارسا، باهتمام جلیل مسگرزاد، چاپ مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۶۶، ص ۲۱۳ - و درباره معنی حدیث... ص ۲۱۴.

۲۳- رک: مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، پرتونامه، ص ۲۹، ۳۰ (چاپ النجمین فلسفه تهران ۱۳۵۵).

۲۴- در واژه «اندازند» معادل «قذف» عربی، بنظر می رسد شیخ اشراق نظر به حدیث زیر داشته است:

العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء

۲۵- شیخ اشراق این مسأله را بررسی عمیق نموده است. رک: ترجمه حکمة الاشراق، شرح و ترجمه از دکتر سید جعفر سجادی، چاپ دانشگاه تهران ۱۳۵۵ (شماره ۱۵۶۲) ص ۳۷۹ به بعد؛ تلویحات (ج ۱ مجموعه مصنفات)، ص ۹۵ به بعد - ص ۱۰۳ درباره قوه متخیله - پرتونامه (ج ۳) ص ۸۱، فصل دهم.

۲۶- رک: انوار جلیه، ملا عبدالله نوزوی، ص ۱۵۰، ص ۱۷ (چاپ مکه گیل، تهران ۱۳۵۴) به اهتمام سید جلال الدین اثینیانی.

۲۷- همان کتاب، ص ۱۵۰، ۱۵۱. (صفا و استعداد و قابلیت یا خدادادی است (فطری)؟ و یا کسی که در اثر عبادات و مجاهدات و ریاضات حاصل آید).

۲۸- همان کتاب، ص ۱۵۲، ۱۵۳ (درین قسمت مثال های خوبی ذکر می کند و مناسبت تعبیرات رؤیا را نشان می دهد. برای مثال می گوید: که کسی از این سیرین درباره تعبیر خوابی که دیده بود؛ که مرواریدهایی به گردن خوک می آویزد؛ پرسید، تعبیر گردد که تو علم و حکمت را به غیر اهلش می آموزی. و ناصر خسرو شاید بانوجه به آن مطلب سروده است:

من اتم که در پای خوکان نریزم - سیرین قیمتی در لفظ دری را
رک: دیوان ناصر خسرو، چاپ استاد منوی و دکتر مهدی محقق، دانشگاه تهران ۱۳۵۳، ص ۱۲۳ ب ۳۲.

۲۹- رک: همان، ص ۱۵۳، ۱۵۴ (درین مورد وجوه بحث بسیار حساس و

متعدّد می باشد).

۳۰- مثنوی، مولوی، چاپ نیکولسون، دفتر ششم، ب ۳۱۷۴ به بعد.

۳۱- انوار جلیه، همان، ص ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، با مختصر جرح و تعدیل.

۳۲- مثنوی، مولوی، دفتر دوم، ب ۲۴۲۵ به بعد.

۳۳- رک: منطق و معرفت در نظر غزالی، دکتر غلامحسین دنیانی، امیرکبیر، ۱۳۷۰ - ص ۱۲۲، ۱۲۵.

۳۴- این مسأله، یکی از مسائل مورد غنایت و بحث در حکمای الهی بعد از ملاصدراست، که اشاره گونه آن را می توان در: رک - کیهان اندیشه، شماره ۴۵، آقای حسن زاده آملی، ص ۱۷، ص ۲۲ و به بعد....

۳۵- رک: شرح فصوص الحکم (همان)، فص الحاقیه، ص ۱۷۹، ۱۸۰.

۳۶- رک: عوارف المعارف، عبدالقاهر بن عبدالله سهروردی، چاپ دارالکتب العربیه، بیروت، سال ۱۹۶۶. ص ۴۸۷ به بعد «فی ذکر اشارات المشایخ فی المقامات علی الترتیب»، و ص ۵۰۳ به بعد «فی ذکر الاحوال و شرحها».

۳۷- همان: مقامات را در ده مرتبه و مرحله: توبه، ورع، زهد، صبر، شکر، خوف و رجاء و توکل و رضا، معین کرده است. حالات عمده را نیز در ده حالت: مراقبه، قرب، محبت، خوف، رجاء، شوق، انس، طمأنینه، مشاهده، یقین. این همان تقسیمی است که در اغلب کتب، از جمله «اللمع» ابونصر سراج آمده است.

۳۸- رک: شرح منازل السائرین، کمال الدین عبدالرزاق، تهران، کتابخانه علمیه حامدی، ۱۳۵۴ و نیز صد میدان خواجه عبدالله انصاری و...

۳۹- رک: مجموعه مصنفات (همان)، ج ۳، ص ۲۸۶ به بعد (رساله فی حقیقه العشق).

۴۰- رک: همان، ص ۲۶۸، تا ۲۹۱ «فی حقیقه العشق».

۴۱- منازعه و مجاززه عقل و عشق، خود بحث جالبی است و درین باره رسالات و فصول و حتی کتابها نوشته شده است. رک: رساله عقل و عشق، نجم الدین دایه، چاپ نگاه نشر و ترجمه کتاب.

۴۲- رک: اشقة اللمعات، چاپ حامد ربانی، ص ۱۲۰.

۴۳- شبیه این را شیخ اشراق در آغاز رساله آواز پر جبرئیل از زبان شیخ ابوعلی فارمدی نقل می کند. «... از جمله آوازه های پر جبرئیل یکی تویی...» ص ۲۰۹، ج ۳ - مجموعه مصنفات.

۴۴- درباره اطاعت مرید از مراد در کتب صوفیه سخنان زیادی نقل کرده اند؛ از جمله از ذوالنون مصری روایت شده، که گفت: هرگز مرید نبود تا استاد خود را فرمان برنده تر از خدای نبود. رک: تذکرة الاولیاء، عطّار، باهتمام دکتر استعلامی، چاپ زوّار، ص ۱۱۲. و نیز فرهنگ اشعار حافظ، ج ۱ (شرح مصطلحات صوفیه در دیوان حافظ)، احمدعلی رجایی، انتشارات زوّار، تهران، سال ۱۳۴۰، ص ۵۷۰ به بعد.

۴۵- رک: مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۴۱. این مسأله را نیز حکما از جمله نوافلطنیان، صورت استدلالی و علمی داده اند، که از آن طریق وارد فرهنگ اسلام شده و در موارد زیاد و به صور گوناگون می آید. برای مثال: رک: رسائل اخوان الصفا، ج ۳، ص ۲۷۸ «فصل فی انواع المحبوبات و ما الحکمة فیها»، چاپ دارالصادر، بیروت ۱۳۷۷ ه. ق برابر با ۱۹۵۷ میلادی.

۴۶- مراحل کشف و شهود که با رویای صادق شروع می شود و به اعلام قلبی می رسد؛ و در موارد انبیاء کرام تا رویت فرشته غیبی و شنیدن صدا نیز می انجامد. رک: رسائل اخوان الصفا، ج ۳ و نیز شماره ۱۹ تا ۲۴ همین پانویست ها.

۴۷- اینکه می گوید: «هرچه می گویند در ره ممکنست» این را می رساند که با هیچ معیار و ملاکی (عقلی و استدلالی) مقدرات الهی را نتوان سنجد و هر امری که نباید باید به چشم قبول نهی و رضا به داده بدهی و از جبین گره بگشایی. درین موارد کتب اصلی اشعری و اغلب کتب کلامی اهل عامه برین اصل است. در تنقید و رد این نیز کتبی نوشته شده است که برای نمونه می توان از کتاب منطق و معرفت از دیدگاه غزالی، غلامحسین دنیانی، چاپ امیرکبیر، تهران. و نیز کتاب «شیعه در برابر معتزله و اشاعره» تألیف هاشم معروف الحسینی، ترجمه سید محمدصادق عارف، چاپ آستان قدس، سال ۱۳۷۱. مناظره جیبی و اشعری، ص ۱۸۶، ۱۸۷ همان.